



قدمت چهارسوی خان به روزگار زنده و قاجار می‌رسد



پدر محمدحسین استادیان در میدان خان، میوه‌فروشی داشته است

شده از عناب و لوبیای بو داده و میوه‌های خشک شده را نیز جلو سکوی مغازه گذاشته است به دکان برمی‌گردد و کمی خستگی درمی‌کند، بعد هم چراغی جوانش را صدا می‌زند تا به کمکش بیاید چون هنوز گونی‌های زیادی است که باید مقابل دید مردم روی سکو گذاشت.

می‌گوید: «شاگرد ندارم و حالا که سنی از من گذشته خدا رو شکر هم چراغ‌ها به کمکم می‌آیند. در قدیم جنس‌ها و محصولات که داشتند را در گونی و پلاستیک نمی‌ریختند، می‌ریختند در تشت‌هایی که آهنی بود و شیب داشت و جلو مغازه‌شان می‌گذاشتند. وقتی می‌خواستند تخمه را بوداده کنند، کوره داشتند و خودشان آن را داخل کوره تفت می‌دادند. یادم می‌آید که اغلب دکان‌ها زیرزمین‌های بزرگ داشتند، نخود خام را ته زیرزمین روی پارچه‌ای پهن می‌کردند تا نخود نم بگیرد. به جایی که نخودها را می‌ریختند «نمدون» می‌گفتند و بعد از اینکه نخود نم‌دار می‌شد آن را در پاتیل می‌ریختند و با چوب مخصوصی که سرش جارو بسته شده بود نخود را تند هم می‌زدند و بو داده‌اش می‌کردند».

● هر چیزی در فصل خودش

پیرمرد با کمک هم چراغش، پلاستیک‌های بادام زمینی و برگه‌های زردآلو، بادام، پسته و... را روی سکو گذاشته است. چند مشتری منتظر هستند تا سفارش بدهند و حاج محمدحسین استادیان با صبوری و شوخ‌طبعی که در رفتارش دارد یک به یک کار آن‌ها را راه می‌اندازد و صحبت‌هایش را این گونه ادامه می‌دهد: محصولات که می‌آوریم همه تولید یزد نیست از همه شهرهای ایران جنس می‌آوریم، سبزیجات خشک را از یزد، خشکبار و نخود و برگه از تبریز، کشمش کاشمر، آویشن شیراز، گلسرخ کاشان و... می‌آوریم. در قدیم هر چیزی فقط در فصل خودش پیدا می‌شد مثل الان نبود که متأسفانه همه چیز در همه فصلی موجود باشد.

● ببینم چه کم دارم و چه کم ندارم

مشتری‌ها می‌آیند و می‌روند، یکی زیره سیاه می‌خواهد و یکی ماش، یکی کشک اعلا طلب می‌کند و یکی آجیل مخصوص. پیرمرد بعد از کار، چایش را که هم چراغ قدیمی‌اش در استکان و نعلبکی گذاشته و برایش آورده را آرام آرام سر می‌کشد و یا علی‌گویان از جا برمی‌خیزد و به طرف انباری که سمت راست مغازه است و در چوبی دارد می‌رود، غربال و گونی تخمه را برمی‌دارد و بیرون از مغازه زیر نور خورشید، رو به میدان خان می‌ایستد و تخمه‌ها را در غربال بزرگ می‌ریزد و تند تند غربال را بالا و پایین و راست و چپ می‌کند. تخمه‌های ریز و درشت توی غربال تکان می‌خورند و پوسته و آشغالی که دارند با حرکت و باد از آن‌ها جدا می‌شود. پیرمرد که معلوم است استاد این کار است چندین بار تخمه‌ها را غربال می‌کند و بعد وارد مغازه‌اش می‌شود، مغازه‌ای که هر گوشه‌اش بوی خاص و دلپذیری را به مشام می‌رساند. دوباره نوبت به مشتری‌ها و کار با تاس و ترازو می‌رسد.

حاج محمدحسین استادیان همان طور که آجیل‌ها را روی ترازو می‌گذارد می‌گوید: درست است که گرانی است ولی ما راضی هستیم و خدا را شکر مشتری داریم.

قبلاً کارمان فصلی بود و مواقع خاصی شلوغ‌تر می‌شد اما مدتی است که مردم دوباره به خشکبار سالم روی آورده‌اند و خرید بیشتری می‌کنند. او با شوخ‌طبعی خاصی که دارد ادامه می‌دهد: خب حالا بروید که می‌خواهم جنس‌هایم را «پَسا» کنم؛ ببینم چه کم دارم و چه کم ندارم.

میدان خان به همراه بازارهای پیرامونش در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۵ با شماره ثبت ۱۷۰۹ به عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسید.

پیرمرد، گرم خاطرات قدیم شده است. می‌گوید: «یادم می‌آید در قدیم از جاهای دیگر یزد، بارها را می‌آوردند و اینجا خالی می‌کردند مرکز اصلی خرید و فروش همین «خیابان قیام» و بازارهای قدیمی دورتادورش بود

وارد میدان که بشوید و از پله‌ها به سمت مغازه‌ها بروید به غیر معماری سنتی و زیبا و به جز شنیدن صدای کوبیدن بر ظرف‌های مسی، می‌فهمید که بوی دیگری هم بازار را فرا گرفته است؛ بوی مغازه‌های خواربار و خشکبارفروشی، بوی زیره و سبزی خشک و لیموعمانی.

مغازه‌های قدیمی زیر سایه‌ها و سقف‌های ضربی شکل دور تا دور میدان، جریانی دیگر از زندگی را به نمایش گذاشته‌اند و مشتری‌ها را با خود به گذشته می‌برند.

آخر هفته است و همه‌همه‌ای عجیب در خواربارفروشی‌هایی که چسبیده به بازار مسگرها هستند دیده می‌شود. زنان برای خرید خشکبار و حبوبات مغازه‌های قدیمی و جافاده در بین مردم را انتخاب می‌کنند، دکان‌هایی که به قول خودشان جنس کهنه در مغازه‌شان پیدا نمی‌شود؛ مغازه‌هایی که از صبح تا شب وقت سر خاراندن ندارند.

● از سنه ۱۳۶۳ تا همین حالا

اول صبح است و کرکره دکان‌ها را بالا داده‌اند، جلو دکان آب‌پاشی شده است و صدای جرجز اسفند روی آتش به گوش می‌رسد. خواربارفروش‌ها ردیف در کنار یکدیگر، گونی‌ها و پلاستیک‌های پُر و رنگارنگ از هر جنسی را روی سکوهایی آهنی و پله مانند جلو مغازه‌شان می‌چینند.

یکی از قدیمی‌های این بازار که یک در مغازه‌اش زیر سقف سایه شکل بازار مسگرها و ورودی دیگرش رو به میدان خان باز می‌شود، «محمدحسین استادیان» است؛ پیرمردی ۶۷ ساله که بسم‌الله گویان، ابتدا گونی‌های بزرگ سبزی خشک را یکی یکی روی سکوی مقابل مغازه‌اش قرار می‌دهد. او نفسی تازه می‌کند و در خصوص شغلش که در مرکز شهر و یک میدان قدیمی و تاریخی است می‌گوید: «سنه ۱۳۶۳ این مغازه را باز کردم، شغل پدرم میوه‌فروشی بود و در همین میدان خان هم مغازه داشت. از بچگی تا ۲۲ سالگی کنار دست پدرم بودم و فوت و فن خرید و فروش را از او یاد گرفتم. برادرم میوه‌فروشی پدر را ادامه داد و من خواربارفروشی راه انداختم».

● میدان را باید بدهند دست جوان‌ها

پیرمرد، گرم خاطرات قدیم شده است. می‌گوید: «یادم می‌آید در قدیم از جاهای دیگر یزد، بارها را می‌آوردند و اینجا خالی می‌کردند مرکز اصلی خرید و فروش همین «خیابان قیام» و بازارهای قدیمی دورتادورش بود؛ بازار مسگرها، بازار زرگرها، بازار شاهزاده فاضل، بازار خان، بازار حضرت عباسی و... اینجا از نظر اقتصادی و اجتماعی اهمیت بالایی داشت. آن زمان هفت دکان نانوبایی و ۶ قصابی دور میدان خان بود. تعداد زیادی خواربارفروشی و عطاری هم در میدان بود. دو برادر به نام سالمی بودند از قدیمی‌های خشکبار و خواربار که یکی از برادرها نزدیک ۹۰ سال دارد ولی مغازه نمی‌آید. برادران نخودساز، حاج آقا خرم، حاج آقا فیاض و خانواده افسرکلاهی از قدیمی‌های میدان و خواربارفروش بودند و برخی هنوز هم هستند».

چیزی یاد پیرمرد می‌آید و مکدرش می‌کند: «متأسفانه نزدیک به ۴۰ سال پیش دکان‌های دور میدان را به فرش‌فروش‌ها دادند که به نظرم موجب شد اینجا

از رونقی که داشت بیفتد چون آن‌ها یا دکان‌هایشان را انبار فرش کرده‌اند و درش بسته است یا گاه‌گداری آن را باز می‌کنند. اگر میدان را دست جوان‌ها بدهند بهتر است و رونق قدیم را خواهد گرفت».

● بیشتر مغازه‌ها نمدون داشتند

حاج محمدحسین استادیان که حالا دیگر پلاستیک‌های کیپ

